



درست تصمیم بگیرید

مهسا قندی

روزی مردی از یک مشاور پرسید: «چگونه بفهمم این دختر همان است که من می‌خواهم؟» مشاور جواب داد: «از خودت بپرس آیا می‌خواهی از همین حالا تا آخر عمر هر روز صبح با این دختر صبحانه بخوری؟»

بله، این سوال خوبی است، چگونه بفهمیم این زن یا مرد همان است که می‌خواهیم؟

چه کسی نمی‌خواهد تا آخر عمر شاد و خوشحال زندگی کند؟ پس...

۱- عجله نکنید

معمولا ۶ ماه بعد از آشنایی است که شما بعضی از جنبه‌های واقعی شخصیت شریک خود را می‌شناسید. البته زن و مرد کامل روی کره زمین وجود ندارد، اما عجله در ازدواج با فردی که بدرستی نمی‌شناسید یک تصمیم خطرناک و پرهزینه است. عادت‌هایی در شخص مقابل وجود دارند که نمی‌توانید آنها را تغییر دهید و البته برخی

عادت‌ها را هم می‌توانید عوض کنید. از درک و فهم خود استفاده کنید و ببینید می‌توانید با این آدم یا همین عیب‌ها و عادت‌هایی که دارد زندگی کنید؟ عواقب یک ازدواج عجولانه بدتر از آن است که فکر می‌کنید، اما صبر به شما این امکان را می‌دهد که دیدگاه‌هایتان را طبقه‌بندی کرده و بهترین تصمیم را بگیرید. وقتی در اوج احساسات هستید نمی‌توانید تصمیم مناسب بگیرید (البته خودتان این گونه فکر نمی‌کنید)، به همین علت است که هر چقدر قبل از ازدواج یکدیگر را بیشتر بشناسید، بهتر است.

یک سال نامزدی به شما این امکان را می‌دهد که همه جوانب را برای داشتن یک ازدواج موفق بررسی کنید. اگر به زمان بیشتری برای فکر کردن نیاز دارید اصلا عجله نکنید و به فشار اطرافیان برای هر چه سریع‌تر ازدواج کردن توجه نکنید. این شما هستید که می‌خواهید ازدواج کنید نه آنها! اگر همسر آینده‌تان شما

را برای هر چه سریع‌تر ازدواج کردن تحت فشار گذاشت، این را یک زنگ خطر به حساب آورید. بسیاری اوقات افرادی شما را مجبور به انجام کاری می‌کنند که به آن مطمئن نیستید و سعی در پنهان کردن چیزی دارند. در این مورد با همسر آینده‌تان صحبت کنید و اگر او شما را دوست داشته باشد به نظر شما احترام می‌گذارد و صبر می‌کند.

۲- آیا از او خوشتان می‌آید؟

آیا از وجود و شخصیت او لذت می‌برید؟ آیا از صحبت با او لذت می‌برید؟ آیا در اوقات با هم بودن حرفی برای گفتن دارید یا پیوسته در سکوتی ناراحت‌کننده به سر می‌برید؟ در اوقات با هم بودن زمان چگونه می‌گذرد؟ آیا زمان سریع می‌گذرد یا شما احساس می‌کنید باید برای مدتی یکدیگر را ببینید؟ وقتی با همسر آینده‌تان هستید نباید حوصله‌تان سر برود یا احساس کنید نیاز به استراحت دارید، برعکس باید از هر لحظه کنار هم بودن لذت ببرید حتی اگر با هم صحبت نکنید.

آیا از ظاهر او خوشتان می‌آید؟ البته که آنچه در یک فرد مهم است شخصیت اوست، اما اگر ظاهر شخص به نظر شما نفرت‌انگیز باشد و آن را نادیده بگیرید و سعی کنید فقط در این رابطه به شخصیت او تکیه کنید، در آینده دچار مشکل خواهید شد. اگر فکر می‌کنید این فرد همان است که می‌خواهید از خدا بخواهید کاری کند از ظاهر او هم خوشتان بیاید.

هوش، تحصیلات و میزان دارایی مساوی از جمله مواردی هستند که باعث تداوم ازدواج می‌شوند علاوه بر این، فاصله سنی زیاد هم مشکل‌ساز است، فاصله سنی ۵+ سال مناسب است البته به این شرط که هر دو نفر به بلوغ فکری رسیده باشند.

سوال خوبی که در این شرایط می‌توانید از خود بپرسید این است: «آیا از معرفی نامزد به دوستان و آشنایان ناراحت می‌شوم یا احساس غرور می‌کنم؟» اگر از داشتن چنین همسری احساس غرور نکنید چگونه می‌توانید یک عمر با او زندگی کنید. مطمئنا احساس ناراحتی شما در آینده تاثیر منفی بر زندگیتان خواهد داشت.

دوباره باید شد

علی درویش

سرایا «گوش» باش... نه «دهان»! بار زندگی «بردوش»... «بکوش».

مشکل «یکی دوتا» نیست، که «یکی از دوتا» را انتخاب کنیم! چرا وقتی «امریض» می‌شوید... «عزیز» می‌شوید؟! قبل از این که «بر دار» شوی، طناب چاره را «بردار» و از چاه خارج شو. (خطاب به بزه کار)

«حساسیت در فرصت»... «سخاوت در ثروت». والدین از ما «طلبکار» نیستند... اما ما به آنها «بدهکاریم»!

«تقدیر» واژه‌ای است که ... برای «تقلیل» اشتباهات، به کار می‌رود!

اگر ارتباط با فرزندان «خوانا نباشد»... «ورق می‌خوریم»!

روز تازه ... شرکت در «ضیافت فرصتی تازه».

وقتی «بازنشسته» شدیم چقدر از اهدافمان به «بار نشسته»؟

چون «سازش» با کسی کوک نبود، با کسی «سازش» نداشت!

برای «چیدن گل»، جراحت «سیم خاردارش» (ساقه) را، پذیرا شد.

بیکار «بدهکار»... «طلبکار» است.

چرا باید... یا «خشمگین» باشم یا «شرمگین»؟! «سه عادت» سبب «سعادت»... توکل، تعقل و تحمل.

برای تغییر نگاه... «چشم شویی» و «چشم پوشی» لازم است.

افراد برجسته و «بی‌مانند»... همیشه «می‌مانند».

پیش از «خواهش»... «ببخش».

چون دیگران را «یار بود»... همیشه «در یاد بود».

از هم «عذر بخواهیم»... تا «عذر هم را نخواهیم».

امروز «آمده است» تا ما را برای ضیافت فردا «آماده کند».

«در دست تغییر» باشید... تا «شرافتمندانه» ادامه دهید.

تازه به دوران «رسیده» خود را «رسیده» و کامل می‌داند.

«افتضاح» می‌شود... اگر «آشتباه» دیده نشود.

اصرار به «خطاکاری»... «تباهکاری».

روز «تازه»... شخص «تازه‌ای» باش.

فقط «اعتراض» می‌کنیم «اعتراض» به خطا رو به انقراض است!

«حال بین باش» و «آینده چین».

تا «خود را فریب» نداد... نتوانست «کسی را فریب» دهد!

وقتی «ففس» را مهار کرد... «ففس» راحتی کشید.

راستی «می‌رود»... ناراستی «می‌دود»!!

خود را جای دیگران «بگذار»... و از آنها «بگذر».

چون پا را در «یک کفش» می‌کنیم «زمین می‌خوریم»!

«پرس» تا دانا شوی... «پیر» تا توانا شوی.

با «حمایت» از اشتباهاتمان به خود «خیانت» کردیم.

وقتی «تامل» کردم... بر «تالمم» غلبه کردم.

«نافرمانی» فرزندان... از این جهت است که، هیچ‌گاه «پشت فرمان» قرار نگرفته‌اند.

خدای «تنهایی» را می‌خوانم... که مونس «تنهایی» است.

«طوری باش»... که دوست داری آن «طور باشند».

«بخند»... و «بخندان».

همیشه پاسخ «خیر» بود هیچ‌گاه «خیرش» به کسی نرسید!

وقتی از نقاش پرسیدم... چه «کشیده‌ای» گفت زحمتی که والدین برایم «کشیده‌اند».

چه «نمره‌ای» به خود می‌دهی... دیگران به شما «چند» می‌دهند؟

با دادن امید می‌توان «معجزه کرد» و دیگران را «زنده کرد».

از یک دیگر «برتر نیستیم»... ولی می‌توانیم «بهرتر» باشیم.

یک پیام - ۳۰ حرف

پریسای عزیزم سالروز تولدت مبارک.
 همسرت محسن
 فاطمه عزیز تر از جانم خیلی دوستت دارم.
 همسرت رضا سجادیان از تهران
 صادق بهونه قشنگ زندگی می‌کنم، تولدت مبارک.
 از طرف همسرت سوغلی تو
 عسل جان، ۱۶ تیر روز تولدت مبارک.
 خاله و دایی‌ها از خرم‌آباد
 نفس من، خیلی دوستت دارم، خیلی.
 نامزدت صالح از قزوین
 پدر جان کوتاهی مرا ببخش، جبران می‌کنم.
 پسر نادر صمیمی از تهران
 محمد عزیزم، خجسته سالروز تولدت مبارک باد.
 همسرت سحر از کرج
 تک سردار دلم به پهنای آسمان دوستت دارم.
 همسرت از کاشان
 ثریا یا ۲۵ تیر، سالروز ازدواجمان مبارک.
 همسرت احمد از زنجان
 فاطمه جان ای کاش جاده‌ها فاصله ما نبود.
 همسرت مجتبی از اهواز
 عزیزترینم اولین سال پیوندمان مبارک.
 تقدیم به محمد مهربانم، همسرت مینا از کرج
 حسین جانم، خورشید زندگی من روزت مبارک.
 همسرت م. س از آباده
 عسل قشنگم ۱۶ تیر سالروز تولدت مبارک.
 مامان و بابا از نهاوند
 آهوی دل نازکم، ستاره جانم تولدت مبارک.
 همسرت فرشید از خرمدره

داستانک

بی نهایت آسمون

بهاره سدیری

چند روز بود که با خودش خلوت کرده بود. سکوت خودش اوامده بود و فرق گذاشته بود بین همه تنهایی‌هاش. گرگ و میش اون روز صبح غریبه بود باهاش. وارد کابین که شد مثل همیشه نبود. همه چیز رو کنترل کرد و آماده پرواز شد. خودشو به آسمون سپرد و ابرها رو



یکی یکی کنار زد. کاش می‌تونست خودشو پشت ابرها قایم کنه و همونجا بمونه. هر چه بالاتر رفت خودشو پایین تر حس کرد. شاید نباید خیلی زود اینو می‌فهمید. از اینجا احساس کرد به خدا نزدیک‌تره. سکوت آسمون و آرامش باد همه و همه براش یادآور تموم سختی‌ها و راه‌هایی بود که تا اینجا کشونده بودش. وقتی به مسافران اعلام کرد همه چیز خوبه و سفر خوشی رو برایشون آرزو کرد خودش می‌دونست که این جور نیست. برای خودش و همه آنها سفر بهتری در راه بود. به آخرین نقطه آرامش رسیده بود. به طرف بالا حرکت کرد و توی بی نهایت آسمون گم شد.

پیامهائتان را در ۳۰ حرف خلاصه کنید و برایمان بفرستید تا در اولین فرصت چاپ شود.

نشانی: تهران - بلوار میرداماد جنب مسجد الغدیر - روزنامه جام جم

ضمیمه چار دیواری - ستون یک پیام - ۳۰ حرف